

شماره ۸۷۷

سایر محمدی

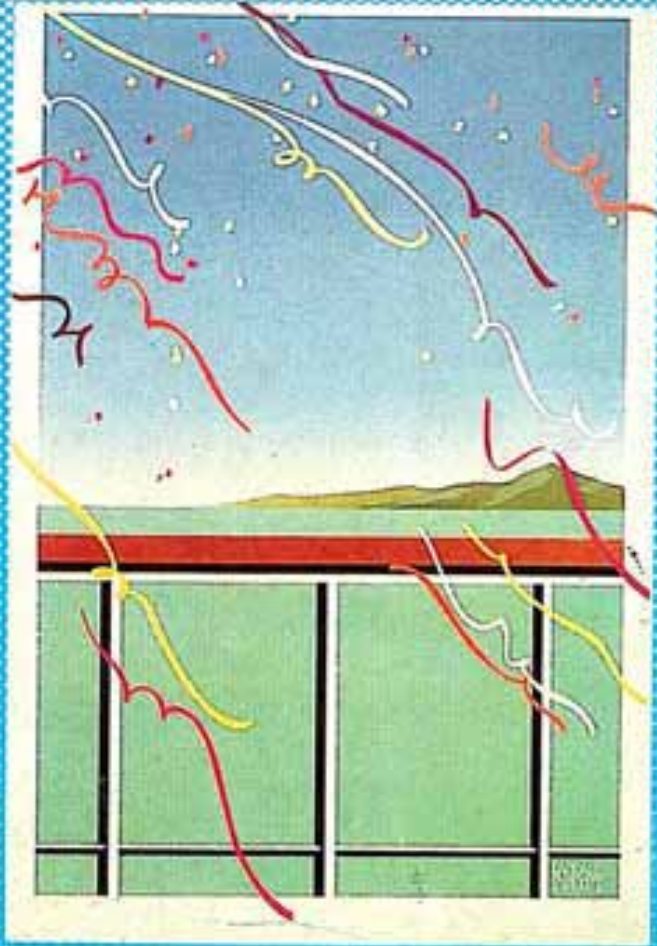
Sayer Mohammadi

ترانه‌های تمشک و باران

The Songs of Berry and Rain

ترانه‌های تمشک و باران

سایر محمدی



۲۵۰۰ ریال

به: رحیم حسین زاده
با سپاس بیکران از او.

www.KetabFarsi.com

ترانه‌های تمشک و باران

سایر محمدی

ترانه‌های تمشک و باران

بهار ۱۳۷۴



فراست FARABT

شعر / ۱۱

مجموعه‌ی آراست / ۲۱

شرکت فرهنگی - هنری آراست



ترانه‌های تمشک و باران سایر محمدی

چاپ یکم: بهار ۱۳۷۴
طراح و امور هنری: هایده عامری ماهانی
حروفچین: مهرافرز فراکیش
حروفچینی، نظارت و امور فنی: آرست
لیتوگرافی: فام / چاپ و صحافی: بهرام
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

تمام حقوق برای شرکت فرهنگی - هنری آرست محفوظ است

تلفن: ۶۴۱۳۷۵۵
صندوق پستی ۴۹۹۵ - ۱۹۳۹۵

۷	هنوز تو
۱۱	خاموشی
۱۳	زنبور
۱۵	دوشیزگان شعر
۱۷	یادآوری
۱۹	سلام بسیار است
۲۱	سرود مسافر
۲۳	درخت
۲۵	دریا
۲۶	پرندگان برف
۲۸	دوشیزه
۳۰	پرسش
۳۲	رؤیا
۳۴	درو
۳۶	نگاه دیگر
۳۸	بارانی
۴۰	تشویش تمشک
۴۲	روز رستن
۴۴	سنگ
۴۶	شوم
۴۸	زمزمه
۴۹	شاعر
۵۱	جادو

هنوز تو...

هنوز معصومیت کودکانه‌ای داری
هنوز دهان تو
بوی شکلات خوشمزه‌ی مینو می‌دهد

هنوز

۵۳	آفتابگردان
۵۴	هزاهز زنجیره‌ها
۵۶	ماه و شغال
۵۸	حسرت
۵۹	حاشیه
۶۱	گمشده
۶۳	کاکایی و شالیزار
۶۵	سال و خیال
۶۷	کودکان و جیرجیرک
۶۹	ذرت‌ها
۷۱	نفرین
۷۳	شب دیگر
۷۵	شبان
۷۷	در پارک
۷۹	خواب
۸۱	گمان
۸۳	سینه‌سرخ
۸۵	دختر و کودک
۸۷	در خیابان
۸۹	ماهواره
۹۲	دریا و کاکایی
۹۴	از خزر تا خلیج
۹۶	کولی
۹۸	جدول
۱۰۰	پایاپای
۱۰۲	واژه، اندوه، شعر...
۱۰۵	خوشه‌چینان
۱۰۷	روئای آستنی
۱۰۹	شب شک
۱۱۱	پشت شاتوت‌ها
۱۱۳	جیرجیرک
۱۱۵	اداری
۱۱۸	دوچرخه
۱۲۰	تیش گنجشک

گونه‌هایت
برگ گل کوبک
ولبت رنگ تمشک وحشی است

هنوز ترانه‌های کودکانه می‌خوانی
هنوز ساده‌ای
مثل طرح نقاشی‌ها
که در دبستان می‌کشیدی

هنوز عروسک‌هایت
زیر سایه‌ی اقاقی‌ها
خواب خوش اطلسی می‌بینند

هنوز به گمانت
حرکت ابرها
سمت نقطه‌ای
برای آوردن آب باران است

هنوز به خیالت
بالاخره جایی

گوشه‌ای از آسمان
به زمین وصل است

هنوز موهای ژولیده‌ات
رها
مثل یال پریشان اسب
افشان
شکل ریشه‌ی گندم‌هاست

هنوز با تنت عطر نعنا
و هنوز در دهان
بوی بابونه و شبنم داری

هنوز روی پیراهن ساتن
لکه شاتوت و شیرینی با هم داری

هنوز شبیه کودکی می‌گیری
که دلش را
غروب دهکده‌ی پر مه
گم کرد

هنوز
توی کوچه‌های ده‌سالگی
هاج و واج و حیران می‌گردی

و هنوز
برای من
مثل یک خواب خوش سپیده‌دم
زیبایی.

۱۳۵۶

خاموشی

خنده‌ات
نسیم نوازش است
درخت بیست سالگی
سن کمی نیست

نامی زیبا داری

که گنجشکان سر در گوش هم
می خوانند

پناه دستان تو
چتر آرامش است

بیرون
سگی گز
زوزه‌ی شغال می کشد

درون
سر بر دامن
می خواهم گریه کنم.

زنبور

زنبوری سمج
جانم را به نیش می کشد
دلی مهربان دارم
تپیده به تیغ تهمت

گلی نبوده‌ام

گیاهی سایبان حشره‌ای

زنبوری‌ام سمج
با وزوزی در گردش گرما
ترانه‌خوان نسل نسیم
کنار گلی ناشناس
اهل بیشه‌ی باد

گوش می‌سپارم
گمان،
ملکه‌ای در راه هست
که زر پرهایش،
قیمت جان من است.

دوشیزگان شعر

... دوشیزگان شیرین شعر من
با پیرهن خز کبود
با جامه‌های آبی

سفید

زرد

که نه یهود و نه نصاری
نه مجوس اند
راه بر رفتارشان می‌بندند
پاسداران دواوین کهن خط و خوف
با تهدید تلخ تازیانه‌ها...

۱۳۶۹

یادآوری

در سایه سار
گنجشک‌ها
دانه می‌چینند و چشم می‌ریزند
می‌سرایند
در جشن جیک جیک جلگه

بافه‌های علف و پَر
گره می‌زنند
زیر سقف گالیپوش
بر جدار نی

تا تو باز آیی
شعری زیبا سروده‌ام
در مجله‌ای

آشیانه‌ای کوچک ساخته‌ام
در محله‌ای
تا برایت بخوانم
گنجشک تا گنجشک.

سلام بسیار است

سپیده‌دم
گلبرگ‌ها
شب‌نم نوشیده
مه مکرر
راز کلمات را آلوده است

برگ‌ها خاموش
هوا شرجی

صدایی آفت‌زده
در کوچه‌های گزنه سرگردان است
دهانم
تلخ از لفظ قهوه می‌وزد
لبانم
از آتش بدرود می‌سوزد

گنجشک با قطره‌ای شب‌نم بر نئک
جیک جیک کنان به خانه می‌آید
که: سلام بسیار است.

سرود مسافر...

چتر در دست
چکمه به پا
در چهارخانه‌های شطرنجی سیاه و زرد
با جدولی از ناز و نجابت
در چهار مضراب رقص و رؤیا

قدم زنان
در چهارراه‌های آبی آن سو

دست در دست چهارسالگی اش
بالباس چیت چین‌دار
چابک و چالاک
در چه‌چه‌ی چلچله و سلام می‌گذرد

بهار

از این سو، چاووش خوان
حول و حوش شعر
با چامه و چگور و چنگ
چراغی سبز می‌کند
بدرقه‌ی راه

بیا به چپاول تن
چکاوک من

درخت

تمشک
مرا دید
سرخ‌تر شد
آسمان، آبی‌تر
ساقه‌ی سبز علف

سر خم کرد با رقص نسیم
پیش پای من

گل
بوی خود را هدیه کرد
نسیم
گرد از شانه‌های من تکاند

پاییز سال باد
مرا
از برگ و بار
تهی کرد.

دریا

ای آبی وسیع
در تلاطم موج و ماسه
در خاطره‌ی خار و خزه
در خواب مرجانی
کرانه کن
من مروارید ژرف توام.

پرنندگان برف

خبر داد
پرنده‌ی پاییز
«هوا سرد است»
در آسمان چشم
رعدی زد

و باریدن گرفت
ابر

باغ شفتالو
از یخ خنده لرزید
روشنا شد
پَر پرنده در آتش
لکه‌ای قرمز
بر چشم انداز افق

کدام نقطه سال سگ و
سرمای این قوم
سفیدپوش برف است
که پرنندگان کبود می‌میرند
در دیار ستاره و یخ؟

دوشیزه

شفتالو
شکوفه‌ی سرخش را خنده کرد

آب
در حرارت عشق و شهوت.

قورباغه‌ها
در زاغه‌ها
گرم آواز

دوشیزه در پنبه‌زار
زار مرا دارد
از دوری سربازی که باز نمی‌یابد باز

شعر مرا، تلخ
یاوه می‌رقصد.
زنان و جینگر
در گوش خواب، خستگی می‌ریزند.

پرسش

جیک جیک گنجشکان را
در باد
شانه خالی می‌کند؟

داس‌های منتظر درو
دست کدام شوق را
در حرمت هرم زرد
تشنه می‌بوسند؟

زالوهای گل‌آلود این زمین لاغر
خون کدام ساقه‌سار را بو می‌کنند؟

حوالی آیش
کاکایی کدام ماهی
پر بر آب می‌زند؟

پوسته‌ی طلایی کدام شلتوک

رؤیا

خواب که بودم
گنجشک
با پر مهربانی
پیراهنی ساده تنم کرد

شانه به سر
موی مرا شانه کشید

شهر ذرت
در جشن جیرجیرک‌ها،
کفشم را کاکایی پوشید
گتم را

یک زاغ
جیب‌هایش
بوی نخل زیتون بود
همه عین مهربانی بودند
خیس از خواب باران
بازگشتم.

باران
با نام کوچکم مرا صدا زد
از رؤیا که باز آمدم
چهره‌ی صبح
مهربان‌تر از نسیم بود

درو

خورشید و شالی را
با داس تنهایی
درو کردم
در آوارگی ابرها و بی صدایی

شلتوک و شب را

با داس زنگاری
درو کردی
در آواز باران طلایی

من در گلیمت خواب رفتم
جسم تو پا شد از کنارم
یاد تو خوابید، با لای لایی.

نگاه دیگر

بر انحنای شاخه‌ی شهر
ماه سکوت
چمباتمه‌ی تردد دارد
ستاره‌ها

نورافشان
در جشن انار
به خواب گندم رفتند

فال‌بین‌ها
ماه بر کف
سالی سکه پیشگویی کردند

کولی‌ها ساز می‌زدند
آن سوی ساعات خیال.

بارانی

جامه‌ی زرد و مندرس فرسود

پس تو کدام پیراهن به تن کردی
این‌گونه به لج
آسمان می‌بارد؟

سبز یا خاکستری
سرخ یا سفید؟

چشم بر هم بگذار
آسمان می‌ایستد!

تشویش تمشک

تشویش تیغ تمشک
انگشتان پاییزی‌ام را
سرخ می‌کند

شب‌نم باکره

بر لانه‌ی گشن من
پُر شکوفه
به شب‌نشینی و شکوه می‌آید

دختر شیرین باران
زالال و خاموش
مرا مهمان گس دهان می‌کند.

روز رستن

شب‌بو
با شیپور سفید
بر سیاهی خیس
فریادش را در مه می‌بارد

نگاه نرگس

آهسته
از داربست بی‌باران می‌گذرد.
سمت سراب و سنگ
سینه‌خیز
خزه می‌تازد
پیرامون پرت پتیاره‌ی آفتاب.

سنگ

در شالیزار
گنجشک‌ها را
با فلاخن
سنگ می‌پرانم

سوار گرده‌ی ماه نجیب

شب را
هی می‌کنم

زنبیلی از ستاره
بر مترسک می‌آویزم

سنگ نی سوار
چه سلامی دارد
دل من و
گنجشک مرده را
در دیدار سپیده‌ای
هنوز سر نزده
کنار مزرعه
در شالیزار؟

شوم

سپیده
درخت سپیدار
خاموش ایستاده

از زخم برگ‌ها

نور می‌چکد
بر سنگ‌ها بر سایه‌ها

شیون بوم‌ها بر بام‌ها
شونگ وزغ‌ها در زاغه‌ها

در کبود کوچه
پچپچه‌ی پاپلی
دارکوبی مرده
کنار خندق خاموش.

زمزمه

چه قشقرقی
در قریه‌ی آویشن؟
سهره‌ای
روز را روی سر گذاشت

شب
بر نك ستاره‌ها
از کوچی سنگ پاورچین پاورچین می‌گذرد.

شاعر

یونس نیستم
زیر سایه‌ی برگ‌ی بیعار
کنار دریای طاقت و طواف

سایرم

در آفتاب جراحی و جنون
کرانه برکه و باران

آمدم تا چتر برگ بلاهت برگیرم
از سایه‌ی پیامبران و شاعران.

۱۳۷۲

جادو

جوکیان
کنار نهر نیمروز
نقاره می‌زنند

در زاغه‌ها

از میان جلبک و آب
آواز وزغ نمی‌وزد

اقاقیای قریه
خاموش است
کولی بر تشت ماه
آتش می‌افروزد.
چشمانم
در دود جادو و گلپر
دودو می‌زند
شغالانِ شنگ زوزه می‌کشند

در کاسه‌ی آب فالگیر
جوکیان می‌رقصند
پا به پای
ترانه‌های ایللیاتی

آفتابگردان

آفتابگردانی‌ام
گردیده
به سوی بی سو
در برکه‌ی تاریک
کشتزار کور
کران
تا
کران
آفتابی شو.

هزاهز رنجره‌ها

کم نبودند
سناچاک‌هایی که تو را
پر پرواز
پیراهن کنند

کم نبودند

زنجره‌هایی از آواز
که زبور زیباییت را
ندبه کنند

حوالی آینه‌ها
آلاچیقی ابری است
باغی بارانی،
از هزاهز زنجره‌ها
جار و جیغ جیرجیرک‌ها

از تو در کرانه‌ام
کولی رؤیاها...

ماه و شغال

سگِ خیس هراسیده
سوی ماه پریده‌رنگ
پارس می‌کند

شغالی ابتر

پوزه در بوی ماه و پونه
زوزه می‌کشد

مگر آسمان از وحشت
دامن برچیند
نقره‌ی ماه رهاگردد

پایین
حوض به اندازه‌ی بند انگشت
نفرت دارد
مابقی از ماه خالی‌ست؟

حسرت

باران
با لهجه‌ی گوگردی
لالایی می‌خواند

دریا
با جزر و مد
خو می‌کند
در عطش غروب مفرغی.

حاشیه

در حاشیه‌ی شب
اسب ابلق
اولین شیون مرا شیهه کشید

نامم نوشته شد

در جشن گنجشک و سپیده‌دم

شالیزار

تا شالیزار،

خست ابر

خشکسالی

خفت و کار.

سینه‌ی برشته‌ی شلتوک بی شیر

دایه‌دارم شد،

در سال درو کردن باد...

گمشده

با سنگ زرد

در ستون سوم روزنامه‌ی عصر

همراه با

عصا و عینک و بارانی

در بارقه‌ی باد و مفرغ و مس

در ازدحام ازدهای واژه‌ها
در پیراهن راه‌راه آبی
آبی اندک در چشم
در شب شغال
گمشده‌ام

دریغ آسمان از یک ستاره
دریغ شهر از یک نام
در صفحات بی شماره‌ی رسانه‌های منتشر.

کاکایی و شالیزار

پشت پرچین
بوی ترانه‌ای
رنگ تمشک کنار شالیزار
در هزاره‌ز آواز کاکایی‌ها
می‌آید و نمی‌آید

از لابه‌لای باد بازیگوش

دخترک

خستگی از کار درو را

ترانه‌ای محلی می‌خواند

از پس پرچین، کلاغان

بالای جگن‌ها، خیزران‌ها

خاطره مرده‌ای را

دوره می‌کنند و پر می‌گیرند:

- پر که می‌گیرد آواز دخترک

در آشوب آب مزرعه...

سال و خیال

سینه‌سرخ

بر جگن‌های خشک تمشک می‌خواند

لکه‌ای قرمز

بر دامن کبود نیلوفر می‌ماند

نه بر شاخه‌ی تمشک گل ماند
نه نیلوفر کبود
از لکه تن تکاند.

چگونه گذشت
این فصل خیال
این سال شغال؟

آذر ۷۲

کودکان و جیرجیرک

سایه
به هزار جیرجیرک‌ها داده‌اند
ذرت‌های تشنه از تب

کودکان

تیغ آفتاب بر تن
پیراهن کتان آبی بر دست
سر در پی صدای جاری

از سربوته‌های گوجه و توت‌فرنگی
خاموش و
پاورچین
می‌گذرند
جیرجیرک‌ها، اما
همیشه

یک سایه و چند سرفه
آن طرف‌تر می‌خوانند و خاموش می‌شوند.

۱۳۷۲

ذرت‌ها

برای رحیم حسین‌زاده
و به احترام احترامش

سپیده که سر بزند

دل

کبود نیلوفر است

جیرجیرک

بر ذرت و پیچک می خواند

با هیئت شبنم

می بارم

بر رؤیای علف

ابر کدام حادثه

می باراند آسمان و شیون را

بر مزار من؟

نفرین

به آفتاب

تن در نمی دهند

ابره‌های سترون

دریغا شالیزاران

کولیان کوچ می‌کنند
با دلی کبود
به زبان باران
آهسته و آه
- «ای سال بر نگر دی»-

۱۳۷۲

شب دیگر

بر بام نیلی
کولیان سیاه‌چادر
پرسه می‌زنند

در تالار خالی از معرکه و تماشا بیان

کولیان
می رقصند با ساز خاموش

سگان گله گز
پارس می کنند
سوی ابرهای سرگردان

و برستیغ تیغ
جیغ می کشند جغدها
در گرگ و میش سپیده‌ی نیامده...

شبان

برای محمد مختاری
و دشبان رنگین، اش

شبان
گله‌ی گز را
به مزرعه‌ی خلسه و خشخاش می خواند

رمه

حوالی خاطره و سبزه
ستاره‌ها را
به چرا مشغول است

مردنی نواز
کنار برکه و خار
با عصای خدنگ خیزران
ابره‌های مرتع را می‌تاراند
سمت پاریس سگ‌ها...

در پارک

بر نیمکت پارک
دلواپسی شاعر
نشسته خاموش
دختر آن سوتر
با رخس رؤیا و راز

نسیم

انگشت نوازش

بر گونه‌ها و موهای سرو ناز

می‌کشد

شاعر

از نیمکت برمی‌خیزد

از پس وزش باران،

باران.

خواب

در خواب جیرجیرک‌ها
آواز آبی ذرت می‌چینم
برای سبد چشمانت

در خواب سنجاقک‌ها

گل‌های ناشناس
مرا بو می‌کنند

کنجدها و ذرت‌ها
سلام‌کنان
کنار پرچین دامن دوشیزه
از باکرگی می‌گیرند

دارکوب‌ها
حوالی ساعت پرنده و پَر
بر در می‌کوبند
پلک می‌گشایم
بر خلوت خانه،
نیستی!

گمان

چشمانت
ذات جنگل را می‌دانند

جیرجیرک‌ها
سوگوار برگ‌های زرد ذرت‌زار

دارکوبی
بر تابوت باد و برگ خاموش
کوبه می‌کوبد
در باران سوک سپیده
چتر نامت را می‌گشایی

باران چه زرد می‌نشیند
بر پاییز انگشتان من.

۱۳۷۱

سینه سرخ

در خاکستر خلوت تو
پناه می‌جوید
سینه سرخ
از یخ برکه و باد سرگردانی

بر منشور شاتوت

پاپلی خانه می سازد
گندم پلک می راند
در غبار کوکنار

در لرزش برگ
می سوزد پری کوچک
در شعله سینه سرخ
و سرزده
یاد تو در ایوان خاطره رقصان می آید.

۱۳۷۰

دختر و کودک

زنبیل از خریزه
شیرین می شود
دختر از کار

شالیزار

در های و هوی گنجشک و سنگ
کودک
از پیر شادی و کمان تلخ

دختر
چشمانش، گل‌های ریز سرخ
میان خندق و آب لب‌پر می‌زند

گرد خواب پرواز گنجشک
و خوشه‌ی شالی
در چشمانم
دو سنجاقک بال می‌تکانند.

در خیابان

در خیابان دراز آفتاب
لکه‌ی ابر
نی لبک می‌زند
جهان،
غمش را می‌نوازد

در ذهن کور کوچه
با جام برنجی در دست
سایه‌ای می‌خواند
و سکه‌ی سرگردانی گرد می‌کند.

۱۳۷۲

ماهواره

آنجا
آن سوی آب‌ها
در سرزمین لاغر لورکا
گیتار و کولی و گور

شبکه‌های شوک و شکلات

ابر و

سورمه و

ماتادور

کُتل‌های قرمز

هوی و های جمعیت

ورزا و هورا

زوبین‌ها بر کتف کوه کور

این‌جا

این سوی آب‌ها

ما

تا،

دور

سمت سرخ ساتن

ریزش صخره‌ی سخت

شیون «جونه‌کا»

خراش باران تابسوز

بر شانهِی ماست.

ماتادور کجاست؟

لورکا

کولی

گیتار و گورستان

سعید

شاعر

ساز و سوگستان.

دریا و کاکایی

کاکایی
با سمفونی ساحل دریا
پرسه‌زن ماهی و رؤیا

قزل‌آلایی

ژرفای کبود اقیانوس را
با شور واژه می‌گردد

تابستان
خواب هزارساله‌ی باستانی را
در کرانه‌ی خاموش مرجان و ستاره می‌شکند

ماهگیر مجسم ماسه
در ساحل دریا‌های بی‌عمق جهانم
در خواب کاکایی
با تور خالی از رؤیا.

از خزر تا خلیج...

از خزر تا خلیج
پراز یاد ماهی و کاکایی است

از خزر تا خلیج
بر شکوفه‌ی شلیل ارغوان پیراهنت

جشن جلبک دریایی است

جار جیرجیرک و
زمزمه‌ی زنجره و سنجاقک کبود
از دهان تو می‌خوانند

سوگوار نقشه‌ی جهان
چشم بر اطلس
در کرانه‌های مدیترانه
خیال می‌گیرم
یاد سرگردانی‌های یهود خاطره‌ات.

کولی

کولی
داس و گلپر خورجین
بر زمین،
چشمانش را به حراج می‌گذارد.

سبز

مخمل شالیزار
گیسوانش علف کنار جاده
در زاغه‌ی پیراهنش
پرندگان تماشا سرگردانند

کولی
در چشمان رهگذار تماشا
در آتش اسفنج و گلپر
با ساز
در رقص و رؤیا

کاش
دروگر ماهری بودم من
مشتري داس و ماه‌دختر

جدول

در خانه‌های افق می‌نشینی
القبای سرزمین زرتشت
از سی و دو حرف
که بیشتر نیست
حرف به حرف را

پرنندگان مهاجر
با تلفظ آتشکده‌ی تازه
به هر سو می‌برند
رمز اشیا ناگهان
در حافظه‌ی روز

نامش در هفته
به هفت قلم آرایش می‌شود

چون عمود آفتاب
بر من بتاب
که این خانه‌ی خالی
با حرف نام تو پر شود
در این جدول جادو.

پایای پای

شما
واژگان دوشیزه
صله‌ی بوسه
به من هبه کنید
تا زیباترین شعر جهان

بر لبان ترک خورده تان
قرمزی تمشک و ترانه کنم

من
کلاف‌های الوان
نیلی و آبی، سفید و زرد
به شما هدیه می‌دهم
تراز تنپوشی بدوزید
در برهنگی جشن کلاغ

می‌خواهم
قوس و قزح بخوانم.

واژه، اندوه، شعر...

برای منوچهر آنشی

واژه که هست
پشت به جهان ایستاده‌ای
ابتدای سدر
تماشای سیاره‌ای ناشناس را
دست بر دست می‌سایبی

جست و خیزکنان

اندوه که هست
نظر می‌کنی
در نامتناهی
خواب ناهید را می‌بینی
در کرانه‌های ذهن زمین
گم می‌شوی

اشاره‌ی انگشت که هست
تمام گلوآژه‌ها
در مدار گیجگاه می‌گردند
سرک، سایه شاعری است
در ذات شعری کوچک و ممنوع
ابتدای آبشار و پرسه‌ی سدر

شعر که هست
جشن کوچک کلمات را
با هوار و هلله
در بازار مکاره

دوره می‌گردانی
و جهان

نام مرا از یاد برده است.

۱۳۷۲

خوشه چینان

برزیگران
دست در برکه می‌تکانند
با داس‌های آهیخته
بر شانه
در ابرهای متوازی
می‌گذرند از کشتزاران بی‌شتاب

دختران کولی و کتاب
با حسرت حصیر زنبیل‌ها
بر بال چارقد
خوشه چین و خندان
در باران‌های اریب
می‌گذرند از کنار خرمنجای خراب

گنجشکان
پر در جلگه‌های مدور می‌شویند
با خوشه‌های تندر و شادی شالیزار
در منقار
می‌گذرند از این سوی رگبار تا آن سوی پرواز

مترسک خاموش
با خالی کهربایی
نگران می‌نگرد
بر شاخه‌های کلاغ
می‌گذرند
در چشم من
صدای هول سایه‌های گراز.

رؤیای آبستنی

پیراهنم را
در سپیده‌دم می‌شوئی
هنگام برکه‌های فسفری
و خزه‌های پنهان
در آغوش ستاره‌ها

برهنه

غسل صبح ستاره‌ی جنوب می‌کنی
چهره در چهره‌ی آفتاب اقیانوس
رخت‌ها را
بر تیزه‌های اریب پاییز باز می‌کنی

(آه)

این پیراهن پاره
بالای پرچین رسوای شما هم هست)

ابرهای کدر میان انگشتانت
در ملتقای گل‌های کبود کوچک
در اطلس گم می‌شوند

ماورای اشک‌های شادی
در بستر ماسه‌های شفاف
چشمان نقره‌ات را
بر من بدوز
در سپیده‌دم رؤیاهای آبستنی.

شب شک

به منصور کوشان

در شب شبدر و مه
سوسوی شبتاب
پشت پرچین
پچپچه‌ی پیچک‌هاست

ساز سیر سیرک‌ها

که سوی ماه می آویزد

زیر بوته‌های توت و تمشک
بیتوته‌ی خاموش خرگوش

مردان تاریک

با ساقه‌ی شب‌بوها

«گلبرگ به گلبرگ»

می‌پژمرند

با پرچمی پیچیده در جنازه‌ی یخ

می‌خواهم

زیبا بمیرم در این ساعات مشکوک شب.

پشت شاتوت‌ها

در کهربای آفتاب

تا ارتفاع شاتوت

بر شاخه، پا کوبیدم

آن سوی پرچین پیچک و آز

از پس درخت نارنج
دختر لیمویی
زیر باران شستشو می‌شد
پیراهن آبی و ارغوانی‌اش
بر شاخه می‌خرامید

در رشحه‌ی لذت شاتوت
و نگاه لیمو
بی خود از خود بودم

پیراهن از شاخه‌ها

پایین

پرید

من از درخت

پایین

پریدم.

جیرجیرک‌ها

تو را از مزرعه‌ی ذرت شنیدم
از پس صدای جیرجیرک‌ها
پیش از شمایل باران

به مزرعه که درآمدم

پاییز بود بی‌پر
که خسته و برهنه
نفس
نفس زنان
از راه می‌رسید
با مژده‌ی باد

از انتهای ذرت‌ها
ارغوان پیراهنت می‌لرزید
و بر بال خیزران‌های خشک
لبخند زنان
دست تکان می‌داد.

اداری

همیشه
عصر
به هم سلام می‌کنیم
از تلالو کلید
کنار موزاییک‌های شکسته.

شادی مصنوع شمعدانی‌ها
در فضای گلخانه پخش می‌شود.

در کسالت سرد فلز
میان ادکلن مخصوص همیشگی
خواب پیراهن‌ها.
در رختخواب تکلیف می‌غلطیم

دمپایی هم را می‌پوشیم
در تردد خاموش آشپزخانه
میان بشقاب‌های چینی گل سرخ تقسیم می‌شویم

میز و صندلی‌های پذیرایی
در فراغتِ لبریز.
در فنجانِ سپید گلدان قهوه می‌نوشیم

از صبح روزنامه پا می‌شویم
چشم بر خیابان می‌ریزیم
«خدا حافظ»
قرضی است کهنه

که به هم پس می‌دهیم
پشت باجه‌ی بلیط.

در مسیری متفاوت
با خطوط ویژه
سوار اتوبوس روزمره می‌شویم
تا سلام دیگر
تا عصر،
تا همیشه:

دو چرخه

بر ترکبند دو چرخه
شادی‌های مرا
به گردش می‌بری
با صدای زنگ
آواز قشنگ نهال نه سالگی

در کوچه‌های کودکی
پرواز می‌دهی
بر فراز مهتابی ایوان
تا کران شنگ باد
از بادبادک کهربایی شوق
پرواز می‌کنی
من در نشیب دمن
مثل خالی قرقره
تنها دور خود می‌چرخم.

تپش گنجشک

شور گنجشک
از پیراهن تو
بر احساس کبود انگشتم نشست

زرد پاییز
از شادی پرزد
تپش تند دل گنجشک - که شد -
در دستم
به سرخی، می زند.